**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14040117**

**جلسه 94**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که زمان تعلق زکات به غلات کی هست ما چند تا روایت در این زمینه داشتیم یک مقداری در مورد این روایات سابقاً صحبت کردیم حالا بعضی صحبتها هم دوباره صحبت خواهیم کرد یکی این روایات صحبت خودشان هست یعنی فقه الحدیثشان و معنا کردن خودشان یکی اینکه جمع بین خود این روایتها یک نوع کمی تعارضهایی بین خود اینها باشد و اینها را چطوری جمع کنیم

دو تا روایت روایتی بود

روایت اول: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْسَ فِي النَّخْلِ صَدَقَةٌ حَتَّى تَبْلُغَ خَمْسَةَ أَوْسَاقٍ وَ الْعِنَبُ مِثْلُ ذَلِكَ حَتَّى يَكُونَ خَمْسَةَ أَوْسَاقٍ زَبِيباً.

این روایت توضیح سندی آن را هم سریع عرض کنم احمد، احمد بن محمد بن عیسی است حسین، حسین بن سعید است نضر، نضر بن سوید است هشام، هشام بن سالم است سلیمان، سلیمان بن خالد است همه اینها ثقات هستند و بحثی از جهت سندی در سند نیست روایت صحیحه است

روایت موضوع را لیس فی النخل صدقة حتی تبلغ خمسة اوساق و العنب مثل ذلک حتی یکون خمسة اوساق زبیباً این یک روایت دیگری هم هست شبیه این آن هم بخوانم بعد یک توضیحی در هر دو را با هم توضیح بدهیم

روایت دوم: علی بن الحسن عن محمد بن عبیدالله بن زراره عن محمد بن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن عبیدالله حلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته فی کم تجب الزکاة من الحنطة و الشعیر و التمر و زبیب قال فی ستین صاعا و قال فی حدیث آخر لیس فی النخل صدقة حتی یلبغ خمسة اوساق و العنب مثل ذلک حتی یبلغ خمسة اوساق زبیباً و الوسق ستون صاعا

در این روایت در مورد سندش آن علی بن حسن، علی بن حسن فضال هست محمد بن عبیدالله بن زراره، محمد بن عبدالله بن زراره آن عبیدالله محرّف عبدالله است علی بن حسن بن فضال از محمد بن ابی عمیر که توسط محمد بن عبدالله بن زراره در روایتهای بسیار زیادی نقل می کند و روایت موثقه است.

یک نکته ای در مورد این روایت هست گفته و قال فی حدیث آخر معمولاً این روایت را تصور شده که یعنی همان سند عبیدالله حلبی سر این هم می آید ولی به نظر می رسد که این طور نیست یک عبارتی در یکی از کتابهای شیخ صدوق آمده شیخ صدوق می گوید که کلما کان فی کتاب الحلبی و من حدیث آخر فهو قول ابن ابی عمیر از صفار به نظرم در ذهن هست نقل شده و این و قال این فاعل قال ظاهراً محمد بن ابی عمیر است محمد بن ابی عمیر می گوید فی حدیث آخر این فی حدیث آخر ظاهراً همین روایت سلیمان بن خالد است روایت سلیمان بن خالد را در ذیل نقل عبیدالله حلبی ایشان آورده یک چیزی هست به نام احادیث مدرج. ادراج مدرج در واقع گاهی اوقات راوی کتاب احادیثی را در آن کتاب اصلی از خودش آورده این احادیث مدرج این در واقع از همین احادیث مدرج هست و ظاهراً همان روایت سلیمان بن خالد هست روایت جدیدی نیست و سندش هم نه آن سند بنابراین این چیز اینها که معمولاً می گویند روایت عبیدالله بن حلبی نه این روایت عبیدالله بن حلبی نیست این روایت همان سلیمان بن خالد هست خب روایت سلیمان بن خالد را آن تعبیر محمد بن علی بن محبوب که نقل می کند حتی یکون اینها عین هم است عبارتها و نقلها: لیس فی النخله صدقةٌ حتی اینجا دارد تبلغ خمسة اوساق لیبلغ دارد حالا آن خیلی مهم نیست و العنب مثل ذلک حتی اینجا دارد یبلغ خمسة اوساق زبیباً را دارد حتی یکون خمسة اوساق زبیباً یکی یکون است یکی یبلغ است حالا آن الوسق ستون صاعا را کاری نداریم

عرض کنم خدمت شما در مورد این روایت استدلال شده که موضوع را عنب قرار داده موضوع را عنب قرار داده گفته که عنب درش زکات واجب هست وقتی که این عنب را محاسبه کنیم مقداری که از این عنب کشمش می شود آیا آن کشمش آن آیا به حد نصاب می رسد یا نمی رسد یعنی زمان وجوب زمان عنبیت است آن مدار نصاب آن چیزی که نصاب به ملاحظه او محاسبه می شود حالت زبیبیت است خب این طوری استدلال شده مرحوم آقای خوئی هم همین طور هم عبارت را معنا کردند از قدیم به این معنا شده.

ولی **صاحب ذخیره** اینجا یک اشکالی مطرح کرده که این اشکال در کلمات قم خیلی متکرر وارد شده صاحب ذخیره می گوید این عبارت عرض کنم این معنایی که در این عبارت کردند واضح نیست معناش این باشد ایشان می گوید این دو جور می شود عبارت معنا بشود **یکی** اینکه عنب زکات دارد در همان حالت عنبیت زکات دارد به شرطی که اگر این عنب زبیب بشود یعنی برسد و بعد خشک بشود و اینها مقدار خشکش به مقدار نصاب برسد **یک** احتمال دیگر این است که نه می گوید عنب زکات ندارد مگر اینکه کشمش بشود و کشمش آن به مقدار نصاب باشد یعنی قبل از کشمش شدن اصلاً زکات ندارد ایشان می گوید این دو احتمال دارد و بعد ایشان احتمال دوم را هم ترجیح داده صاحب ذخیره می گوید چون احتمال اول چون جنبه تقدیری دارد آن حتی تبلغ خمسة چیز جنبه تقدیری دارد ولی دومی جنبه فعلی دارد ظاهرش این است که بالفعل زبیب باشد

**مرحوم شیخ انصاری** هم این که این معنایی که از این روایت می شود ایشان همان طور که شبیه آقای خوئی معنا کرده شیخ ولی گفته که ظاهر این روایت حال مقدره است و تعبیر حال مقدره تعبیر کردند

اینجا حالا یکی دو تا بحث هست یک بحث این هست که اصلاً آنجا این استدلالی که صاحب ذخیره کرده برای ترجیح آن احتمال که این احتمالی که مستدلین به این روایت استدلال کردند برای اینکه در حال عنبیت هم زکات واجب می شود این لازمه آن این است که جنبه تقدیری داشته باشد شیخ هم این را می پذیرد که باید جنبه تقدیری داشته باشد ولی این حال مقدره است این استدلال درست هست یا استدلال درست نیست به نظر می رسد که اصلاً نیازی نیست جنبه مقدره در نظر بگیریم ببینید آن چیزی که حال، فعلیت حال، فعلیت به اصطلاح نسبت به آن فعلی هست که آن سنجیده می شود این می گوید بلوغ این عنب بخمسة اوساق این باید در حال عنبیت باشد این بلوغه خمسة اوساق این که مقدارش پنج وسق باشد بلوغه بخصوص تعبیر عرض کنم روایت سلیمان حتی یکون خمسة اوساق پنج وسق بودنش پنج وسق یعنی اینکه مقدارش پنج وسق باشد اینکه مقدارش پنج وسق باشد این باید در حال زبیبیت باشد تقدیر اینجا در کار نیست می خواهد بگوید که یک موقعی شما می گویید به تعبیر دیگر اینجا یکون خمسة اوساق جنبه یبلغ خمسة یکون خمسة اوساق یا یبلغ خمسة اوساق این یکون کان ناقصه است نه کان تامه یعنی حتی یکون مقداره حال کونه زبیباً خمسة اوساق اینکه ما می خواهیم بگوییم که در حالی که مقدار در حالی که این مقدار اندازه گیری می شود مقدار محاسبه می شود. حالی که محاسبه می شود این تقدیری نیست بالفعل است فرض کنید من می گویم بچه ای که در هنگام بزرگسالی قدش به دو متر برسد این بچه را از اول باید گذاشت بسکتبال تمرین کند این در هنگام بزرگسالی قدش به دو متر می رسد این بالفعل است یعنی این تقدیری در کار نیست

شاگرد: تقدیر است دیگر هنوز که

نه نه این جهت دقتش نکردید این که در حال. این وصف یعنی موصوفش را در نظر بگیرید

شاگرد: تخمین زدیم

نه دقت نکردید یک لحظه دقت کنید بحث سر این است اینکه آیا حال یعنی زمان حال نسبت به زمان حال باید در زمان ذو الحال فعلیت داشته باشد حال باید در زمان ذوالحال فعلیت داشته باشد ذو الحال ما این هست بلوغه خمسة اوساق این بلوغه خمسة اوساق باحال زبیبیت زمانشان یکی است بالفعل هم هست هیچ گونه تقدیری هم در کار نیست ببینید یک موقعی شما می گویید که حال مقدر است که مرحوم شیخ انصاری گفتند جایی هست که زمان حال با زمان ذو الحال فرق داشته باشد حال مقدره آنجایی هست که زمان حال متاخر باشد از زمان ذو الحال اصطلاح حال مقدره این است دیگر ربطی به این ندارد ما نمی خواهیم بگوییم که ما زمان این فعل را می خواهیم بگوییم نه زمان آن موصوف را زمان بلوغه خمسة اوساق بلوغه خمسة اوساق با زمان زبیبیت زمانش یکی است بالفعل هم هست چیزی ندارد و به نظر می رسد اصلاً این طور که اینها معنا می کنند به طور طبیعی اولاً من یک نکته ای اینجا عرض بکنم این روایت ابتدایش لیس فی النخل صدقةً حتی تبلغ خمسة اوساق در مورد نخل چه می خواهد بگوید که آنجا می گوید در نخل صدقه ای نیست مگر اینکه به پنج وسق برسد این صرفاً مقدار می خواهد تعیین کند اما یک شرط آن مقدار را می خواهد تعیین کند چیزی بیشتر از این که نمی خواهد بگوید بگوییم و العنب مثل ذلک این یک چیز زائد هم می خواهد بگوید می خواهد بگوید که اولاً باید عنب هم به زبیبیت برسد هم به خمسة اوساق برسد خیلی مستبعد است مثلیت معنایش این است که عنب و نخل مثل هم هستند عنب و نخل با این تفاوت که می خواهد بگوید این مقداری که در عنب محاسبه می شود زبیباً محاسبه می شود در نخل آن جنبه زبیبیت که ندارد همان طور که عرض کنم چیز هست محاسبه می شود به اصطلاح آن خشک کردن و کشمش درست کردن که در مورد خرما مطرح نیست.

اینجا **مرحوم آقای میلانی** یک مطلبی را متعرض شدند یک چیزی در کلمات آقایان به عنوان مفروغ عنه گرفته شده که زبیباً حال است آقای میلانی اشکال کردند که این نه زبیباً جامد است و جامد نمی تواند حال واقع باشد ایشان این اشکال را مطرح کردند و زبیباً را ایشان تمیز خواستند بگیرند می گویند فرض کنید مثلاً می گوییم پنج کیلو گندم عددی که بعدش معدود ذکر می شود آن معدود تمیز برای آن عدد هست پنج کیلو گندم آن گندمی که بعدش قرار می گیرد تمیز بر او هست ایشان این طوری خواستند معنا کنند ولی به نظر می رسد که آن مطلب درست نیست و مقایسه آن با چیزهای دیگر هم مقایسه صحیحی نیست اولاً زبیباً ولو جامد است ولی مفهوم وصفی در آن مندرج است یعنی یابساً در مقابل عنب که رطباً هست یعنی زبیباً یعنی یابساً انگور دو حالت دارد یک حالت عرض کنم تر دارد یک حالت خشک دارد که این حالاتش هستند به خاطر همین هم هست که آقایان تعبیر می کنند که استصحاب بقا آن به اصطلاح تعلیقی معروف را که در نظر می گیرند می گویند چون حالت زبیبت و حالت عنبیت حالات شی هست موضوع تغییر نکرده یک موضوع واحد هست یک حالت رطباً دارد یک حالت یابساً دارد دو حالتی هست که چیز هست زبیباً مفهوم یابساً در آن دارد و همچنان که آقایان دیگر همه حال فهمیدند حال هم هست اما این که این را بخواهیم به اصطلاح تمیز بگیریم تمیز ببینید اگر عنب نبود العنب مثل ذلک حتی یکون خمسة اوساق زبیباً آن باز ممکن بود ما می گوییم که فرض کنید پنج کیلو کشمش اینجا باشد ولی می گوید انگور در آن زکات نیست مگر اینکه انگور پنج کیلو کشمش باشد پنج کیلو کشمش باشد می خواهد آن انگور را با کشمش یک حالت وحدت نشان بدهد یک حالت وحدت بدهد برای اینکه این دو تا واحد بشوند آن زبیباً باید حالت این انگور باشد ان حالت آن جنبه تمیزی که ایشان می خواهد بگوید این با مثالهای دیگر فرق دارد یک موقعی شما می گویید در این کیسه پنج کیلو گندم هست عیب ندارد این گندم تمیز هست ولی ما می گوییم این انگور هذا العنب پنج کیلو کشمش است پنج کیلو کشمش است یعنی اگر کشمش بشود پنج کیلو می شود اگر کشمش بشود پنج کیلو می شود یعنی آن حالت خاصی که این عنب اشاره به توارد حالاتش است که در حال کشمش شدن این مقدارش چه مقدار خواهد بود این زبیباً همان طور که آقایان حال معنا کردند حال هست و من تصورم این است که حالا غیر از آن که به قرینه لیس فی النخل صدقة حتی تبلغ خمسة اوساق که نمی خواهد تغییر چیزش را بیان کند صرفاً اندازه را می خواهد تعیین کند نه اینکه از این حالت به حالت دیگر تبدیل کند من تصورم این است که ما اگر بخواهیم این بخواهیم بگوییم این انگور در آن زکات نیست مگر اینکه کشمش بشود این طور تعبیر نمی کنیم می گوییم العنب لیس فی العنب زکات حتی یصیر زبیباً و یبلغ حتی یصیر زبیباً و یبلغ حتی یصیر زبیباً مثل همان تعبیری که در روایت دیگر هست هل علی العنب زکاة او انما تجب علیه اذا صیره زبیباً آن درست است سوال از این است که آیا در حال عنبیت زکات هست یا بعد از اینکه تبدیل شد به زبیب زکات باشد این تعبیر من به نظرم اصلاً تعبیر تعبیر عرفی نیست این معنایی که مرحوم صاحب ذخیره احتمال داده و بعداً خیلی از آقایان دیگر این را یا احتمالش را دادند دلیل را مجمل گرفتند بعد از صاحب ذخیره در کلمات آقایان خیلی وارد شده آقای خوئی اصلاً به ذهنش خطور نکرده و همین هم هست یعنی مطلب آقای خوئی به نظر من کاملاً درست است و آن مطلبی که صاحب ذخیره گفته خلاف ظاهر هست و اینها بله

شاگرد: این احتمال را مطرح کردید مراد از عنب درخت انگور است مثل اول از نخل گفتید که درخت خرما است بعد از عنب که درخت است جز لغت هم در بعضی از لغتها گفته عنب ثمرة و ما یراد به...

استاد: عیب ندارد آن مهم نیست مراد از بلوغ حتی یبلغ آن یعنی ثمرش به این مقدار برسد ثمرش برسد خب ثمر ظاهرش این است که در همان هنگامی که درخت هست ثمره آن بعداً چیز هست یعنی همچنان که در مورد نخل نخل که ما می خواهیم بگوییم پنج وسق هست یعنی خرمای این درخت

شاگرد: خب این ناظر می شود که زبیبت امر باشد کار نداریم پنج تا وسق است

استاد: نه آن زبیباً را قید کرده نه چه چیزی را می خواهید شما می گوید

شاگرد:خب یعنی این من به شما بگویم که شما نمی توانید بگویید زمانش با اخراج یعنی این روایتی که داده شده این دارد در مورد درخت انگور می پرسد و اینکه زمانش چند وسق است یعنی اول نخل

استاد:نه نه من سوالم این است که آن زبیباً را چه کار می خواهید بکنید خلاصه

شاگرد: یعنی با نخل بیشتر می خورد درست آن زبیباً یعنی مطلب اضافه است

استاد:خب بالاخره همین را می خواهد بگوید ظاهرش می گوید در نخل الان زکات البته درست است این بحث این است که بالاخره این موضوع زکات را بر درخت عنب، زکات ثابت کرده ظاهرش هم در همین حالتی که این درخت هست زکات واجب بوده ناظر به این جهت نیست یعنی آن چیزی که محط اصلی کلام است این جنبه آن نیست جنبه دیگر است ولی به هر حال برای عنب این حکم را ثابت کرده بر عنب می گوید بر عنب زکات وجود دارد

شاگرد: آن قسمت اول روایت می گوید عدم وجوب نیست تا اینکه به پنج وسق برسد چرا دوم را این طور نمی گویید بگویید آن هم مثل همان است یعنی قسمت دوم مثل قسم اول باشد یعنی در صورتی تعلق می گیرد که بعدا که زبیب بشود این

استاد: نه بعداً نخل هم همان موقعی که ثمر دارد دیگر همین الان که روی درخت است محصولش پنج وسق هست زکات دارد دیگر هر دو را مثل هم معنا می کنیم می گوییم در این تاکهایی که تاکی که پنج وسق کشمش می دهد پنج وسق کشمش می دهد بر این درخت زکات است برای این درخت زکات است برای این درخت زکات است اینکه بگوییم بعداً زکات می آورد خلاف ظاهر ظاهرش این است که همین الانی که این روی آن این محصول وجود دارد زکات داده می شود خب این عرض کنم خدمت شما وآورآورتتتبی

شاگرد: شک هم کنیم در مورد عام فوقانی ما ثبت فی السماء

استاد: حالا آن درست نیست آنها عامهای فوقانی نیست من نمی خواهم وارد این بحثها بشوم آنها اصلاً ناظر به این جهات نیستند که چه شرائط آنها که اصلاً شرائط را نمی خواهند بیان کنند نمی دانم مرحوم شیخ به آن فی ما ثبت فی السماء تمسک کرده و اینها آقایان آقای میلانی و دیگران اشکال کردند که من در درست است آن اشکالات من حالا وارد بحثهای عام فوقانی و اینها نمی خواهم بشوم

خب به نظر می رسد این روایت همان طور که مرحوم خوئی مطرح می کنند مرحوم سید هم موضوع وجوب را عنب قرار داده درست است فقط اینجا ما دو سه تا روایت دیگر داریم اینها بحث را به شکل دیگری مطرح کردند یکی روایتی که خرص فقط دارد یکی روایتی که هم صرم دارد هم خرص دارد خب عرض کنم یک بحث این است که آن روایتی که روایت سعد هر دو هم روایت مال سعد بن سعد اشعری هست سعد بن سعد اشعری می گوید فهل علی العنب زکاة او انما تجب علیه اذا صیره زبیباً قال نعم اذا خرصه اخرج زکاته خب قبلاً اشاره کردم که ظاهر این نعم این است که می خواهد بگوید در همان حال عنبیت هم زکات هست لازم نیست که صبر کند به حالت زبیبت بالاخره در همان اول زکات برای او ثابت است خب اذا خرصه اخرج زکاته یعنی چه اذا خرصه آقای خوئی خرصه را این طوری معنا کردند که این خرص ناظر به جایی هست که می خواهد قیمت پرداخت کند ناظر به جایی هست که می خواهد قیمت پرداخت کند خب یک سوال این است که اذا خرصه اخرج زکات اگر بخواهد از عینش پرداخت بکند چه اذا خرصه اخرج زکاته چرا هیچ البته آقای خوئی این را در این روایت نگفته در آن روایت ما صرم چیز مطرح کرده ولی مطلبش را اگر بخواهیم اینجا تطبیق کنیم این اگر مراد از خرصه همان مطلبی باشد که ایشان در آن روایت مطرح کرده این چه وجهی دارد علاوه بر اینکه عرض کنم اذا خرصه ، خرص زمانش بعد از زبیب شدن نیست . اولاً خرص در مورد گندم و جو مطرح نیست متعارف نیست خرص در مورد انگور و نخل هست و زمانی هست که در بالای درخت هستند نه بعد از اینکه اینها را چیدند چون بعد از اینکه اینها را چیدند اینها مکیل و موزون هستند. خرص یک چیزی هست جای کیل و وزن. کانّ یک نوع پیش بینی مقدارش مقدار این هست که چه مقدار کیل و وزن داده می شود این تعبیری که در این روایت عرض کنم خدمت شما دعام الاسلام یک جایی بود الان بود من آن عبارت را در این جلسه نیست در یک جلسه دیگر است در روایت دعام الاسلام هست می گوید الخرص مثل الکیل و الوزن خرص در واقع یک نوع اندازه گیری تقریبی است بعد از اینکه محصول چیده شد و انبار شد دیگر اندازه گیری تقریبی مطرح نیست اندازه گیری رسمی می کنند کیل می کنند و وزن می کنند امثال اینها آنی که خرص مطرح هست موقعی است که محصول بالای درخت است آنجا خرص مطرح است آن هم در مورد ثمر هست فقط نه در مورد حبوب در مورد حبوب اینها رسم نیست حالا یک موقع یک شخصی ممکن است شخصاً خرص بکند ولی به طور متعارف خرص مربوط به انگور و نخل است این دو تا نکته را داشته باشید تا بیاییم این روایات را ببینیم چطوری باید معنا کرد

**آقای خوئی** در مورد روایت سعد بن سعد اشعری آن یکی روایت این طوری معنا می کند عن الزکاة فی الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب متی تجب علی صاحبها قال اذا ما صرم و اذا ما خرص ایشان این طوری معنا می کند می گوید یک موقعی هست که محصول را می خواهد از عینش بدهد جایی که از عینش می خواهد بدهد اذا ما صرم جایی که می خواهد قیمتش را بدهد اذا ما خرص هر دو اینها را هم مربوط به بعد از می گوید بعد از زمانی که زبیب هست بعد از اینکه زمان زبیبیت مربوط به آن زمان هست

حالا من یک نکته ای را ابتداءً عرض بکنم عناوینی که یک کلام مرحوم آخوند دارند ایشان می فرمایند عناوین سه دسته هستند یک عناوین عناوین هستند عنوان مشیر هستند به یک ذات بعضی از عناوین عنوان مشیر نیستند بلکه خودشان موضوعیت دارند آنهایی که موضوعیت دارند گاهی اوقات فقط حدوثش موضوعیت دارد با حدوث این عنوان حکم حدوثاً و بقاءً ثابت می شود گاهی اوقات حدوثش حدوث حکم را می آورد بقائش بقا حکم را می آورد این سه دسته را مرحوم آخوند ذکر می کند و هر سه جورش در استعمالات وجود دارد مثلاً مثال عنوان مشیر آن بحثی که در روایات هست که سوال کرده از امام علیه السلام که در احکام شرعی به چه کسی مراجعه کنم امام فرمود فعلیک بهذا الجالس و اشار الی الزراره زراره آن موقع نشسته بوده گفته این کسی که آنجا نشسته جالس بودن که خصوصیتی در جواز اخذ ندارد عنوان مشیر هست یعنی آن ذاتی که الان نشسته و هیچ نشستن او دخالت ندارد فقط الان که نشسته من برای اینکه بتوانم او را معرفی کنم این شکلی است خب آیا اینکه کدام یک از این سه قسم یعنی ظهور دلیل در کدام یک از این سه قسم هست اینها عمدتاً تابع تناسبات دو موضوع است تابع تناسبات دو موضوع است که حدوثاً و بقاءً و امثال اینها این البته عنوان مشیر بودن ذاتاً شاید خلاف ظاهر باشد ولی خیلی وقتها آن وصفی که اینجا اخذ شده اگر هیچ دخالتی ندارد به حسب عرف در آن حکمی که برای او بار شده خود همین کفایت می کند برای اینکه آن را به عنوان مشیر فهمیده بشود عمدتاً آن چیزی که تعیین کننده نهایی هست تناسبات حکم و موضوع هست اگر هم ذاتا عنوان مشیر خلاف ظاهر باشد در جایی که حکمش با عنوان مشیر با موضوعیت داشتن سازگاری نداشته باشد حمل به عنوان مشیر می شود حالا در بعضی موارد اصلاً سوال از این حالات متبادله است سوال از حالات متبادله است این را دقت بفرمایید فرض کنید که ما الان سوال کنیم آیا هل یحب التقلید عن هذا الجالس فی حال جلوسه أم فی غیر حال جلوسه اصلا سوال را متوجه همان وصف بکنیم که تغییر می کند اینجا دیگر نمی شود عنوان به اصطلاح موضوعیت داشته باشد چون فرض این است که حالات متبادله اش را فرض کردیم سوال این است عن العنب آیا در عنب زکات هست یا وقتی عنب تبدیل می شود به زبیب. فرض کرده که این عنب حالت عنبیت خود را از دست داده و تبدیل به زبیب می شود آن باید عنوان مشیر ذات باشد دیگر چون فرض این است که می گوید این عنب یک حالت عنبیت دارد یک حالت زبیبیت قدر مشترک آن حالتها ذات است می گوید این ذات آیا در این حالت زکات برای او واجب است یا در این حالت این که نمی تواند در این حالت آن موضوعیت داشته باشد یعنی چون آن چیزی که قدر مشترک این دو حالت هست سوال این هست که این ذات آیا در این حال زکات در او واجب است یا در آن حال زکات برای او واجب است سوال این است یا مثلاً در همین روایت می گوید عن الزکاة فی الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب متی تجب علی صاحبها این متی تجب علی صاحبها این گندم و جو و تمر و زبیب حالتهای مختلفی برای آنها عارض می شود حالتهای مختلفی این به اصطلاح ظهور در این ندارد که می خواهد بگوید زبیب با حفظ زبیبت این می تواند دقیقاً ناظر به این جهت باشد که این ذات که حالتهای مختلفی برای او عارض شده این به اصطلاح گندم و جو یک زمانی انعقاد حب داشته یک موقع اشتداد حب داشته یک موقعی صرم داشته یک موقعی تصفیه شده یعنی حالتهای مختلفی بر این ذات عارض شده می گوید کدام زمان اینهام.

این نکته را هم ضمیمه بکنند اصلاً این سوالات ناشی از آن اختلافاتی هست که در میان عامه وجود دارد در میان عامه بحث هست که آیا زکات کی واجب می شود مشهور قاطع آنها گفتند زکات از همان اولی که صدق اسم بکند یا امثال اینها بعضیها گفتند عند الحصاد عبارتش را خواندم از مغنی ابن قدامه که بعضیها مطرح کردند عند الحصاد هست بعضیها مطرح کردند از همان اول زکات واجب است این سوالاتی که اینجا مطرح شده ناشی از آن ذهنیتهاست که آیا از همان اولی که این محصول هنوز چیده نشده محصول هنوز چیده نشده آیا عرض کنم زکات برای او حالا روایت سعد بن سعد اشعری دومی که واضح است که می گوید فهل علی العنب زکاة او انما تجب علیه اذا صیره زبیباً سوال می کند در چه زمانی این زمان یا آن زمان. این سوال هم یک چیزی شبیه آن هست می گوید زکات در حنطه و شعیر و تمر و زبیب متی تجب علی صاحبها دیگر اینهایی که آیا در حال کان زبیبتش زکات واجب است قبل از زبیبتش. می گوید اذا ما صرم ببینید اذا ما صرم زبیب را که صرم نمی کنند زبیب یعنی کشمش آقای خوئی می گوید که مقسم کشمش است کشمش را از درخت می چیدند؟ کشمش که از درخت چیده نمی شود مقسم یک چیزی هست که می تواند زبیب باشد می تواند زبیب نباشد مقسم قبل از زبیبیت است قبل از زبیبیت هست که می تواند صرم بشود صحبت سر این است که سوال هم همین است این حالات متبادله ای که بر این ثمره عارض می شود این حالات متبادله در کدامیک از این حالات زکات واجب است در کدام. اینکه آقای خوئی اینها را گفته بعد از زبیبیت مقسم زبیب هست آن وقت مقسم زبیب باشد اذا ماصرم یعنی چه مگر زبیب را صرم در آن معنا داد حالا خرص را شما معنا کردید حالا عرض کردم خرص معنایی که آقای خوئی می کنند درست نیست حالا خرص را شما معنا کردید گفتید که

شاگرد: انواع زبیب درست کردند روی همان درخت

نه هیچ مرسوم نیست گفتند دیگر شیخ و افراد دیگر گفتند که اگر روی درخت باشد درخت باد می زند اینها را همه را پراکنده می کند و اینها داغون می شود

شاگرد: شاید ایشان می گوید صرم فقط برای حنطه و شعیر است

حالا آنها را می گویم در موردش صحبت می کنم اینکه این معنایی که آقای خوئی کرده گفته صرم مربوط به آنجایی هست که از عین می خواهد پرداخت کند و خرص در جایی هست که می خواهد از قیمت پرداخت کند خیلی خیلی خلاف ظاهر است اصلاً احتمالش در روایت نمی رود عرض کردم بعد از اینکه کشمش می شود دیگر ظن و گمان و امثال اینها دیگر مطرح نیست هیچ کس هم نگفته که بعد از آن بخواهد. قبل از او شارع ظن را حجت قرار داده باشد اشکال ندارد خود خرص را هم مرسوم بوده خرص میزان قرار می گرفته روی بعضی روایات هم هست که در واقع آن مقداری که خرص می شده اساس محاسبات بر اساس آن بوده حالا بعداً آیا به همان مقدار هم دربیاید یا درنیاید دیگر به آن کار نداشتند یک موقعه ای هست یک آفت استثنایی می خورده آن نه. خب پیش بینی که می کردند این پیش بینی خب یک مقدار گاهی اوقات کم درمی آید گاهی اوقات زیاد در می آید حالا چه کم دربیاید چه زیاد دربیارد در واقع مدار بر همان قیمت پیش بینی شده بود در همان داستان خرصی که عبدالله بن رواحه هم کرده بودند همین بوده دیگر می گوید عبدالله رواحه آمد گفت که این چهل هزار رطل محصول می دهد چهل هزار رطل محصول می دهد خب بیست هزار تا مال ما بیست هزار تا مال شما آنها اعتراض کردند به عبدالله بن رواحه زیاد کانّ محاسبه کردی زیاد محاسبه کردی و نه این کان چهل هزار تا نمی دهد عبدالله بن رواحه گفت خب این اشکال ندارد این محصولات را در اختیار ما بگذارید ما چیز می کنیم بیست هزار تا را به شما تحویل می دهیم شما حاضر نیستید شما بیست هزار تا را به ما بدهید خب بدهید به ما ما بیست هزار تا را به شما می دهیم باقی را آن دیدند خیلی حرف خیلی خوششان آمد گفت و هذا قامت السموات و الارض واقعاً به عدالت رفتار کردی که اختیار را برای ما گذاشتی شما می خواهی هر کدام را می خواهید اختیار کنید این خرصی که انجام می شده آن بیست هزار تا را آن کسی که بر علیه او خرص می شده آن بیست هزار تا سهم او می شده دیگر او زیاد می شده کم می شده دیگر به این کار نداشتند البته در همین نقل عامه هم هست چیزهای استثنایی نه اگر تصادفاً مثلاً یک دفعه یک طوفانی بیاید یک سیلی بیاید محصول را ببرد آنها خرص چیز نیست ولی چیزهای عادی که یک موقعی مثلاً ممکن است کم بشود زیاد بشود آن طواری عادی که غیر متعارف نباشد آنها مدار بر مدار همان خرص بوده خرص برای این بوده که آن مقداری که خرص بوده تثبیت می شده بر اساس آن قرار می گرفته این خرص اساسش این هست که یک نوع در واقع مبادله شرعیه است یا بفرمایید مبادله مالکیه است بین آن حق زکات با مقداری که به طور تخمینی تعیین می شود که آن حق واقعی زکات با این مقدار مبادله می شود یک نوع مصالحه می شود حق آنها با این مقدار خب این خرصها مطرح هست این اشکالی ندارد حالا بعد از اینکه محصول آمده محصول را تصفیه کردند محصول را کاملاً می توانند چیز کنند محصول را می شود مکیل و موزون و دیگر این خرص و اینها مطرح نیست اگر هم می خواهند به اصطلاح قیمتش هم بپردازند خب نگاه می کنند چه مقدار وزنش هست این مقدار وزن یک به اصطلاح چه مقدار می ارزد و امثال اینها آن خرص و اینها مال زمانهایی هست که هنوز محصول به دست نیامده اما بعد از به دست آمدن محصول و تصفیه و انبار کردن و جدا کردن زوائد و امثال اینها آن دیگر خرص اصلاً معنا نیست عرض کردم حالا در مورد خرص علاوه بر اینکه معنای آقای خوئی صحیح نیست صرم هم دیگر اصلاً معنا ندارد که کشمش را صرم نمی کنند پس مقسم زبیب نیست به ما هو زبیب. میوه ای هست که می تواند زبیب بشود ثمره ای که یعنی عنب این عنب بحالاته المتبادله که منها حال کونه عنباً و منها حال کونه زبیباً حتی این عبارت اگر ما قبول کنیم که در زمان حصرم بوده خرص صورت می گرفته بعضیها به این روایت تمسک کردند برای اینکه ملاک را زمان حصرم بودن زمان غوره بودن قرار دادند گفتند زمان غوره بودن خرص صورت می گرفته زمان غوره بودن خرص صورت می گرفته با آن هم منافات ندارد اگر این درست باشد ما البته اشکال کردیم گفتیم که خرص زمان غوره بودن نبوده زمان رسیدن میوه است زمان ادراک الثمره تعبیراتی که در خرص هست بعضی جاها ادارک الثمره است بعضی جاها طیب الثمره است بعضی از روایتها که من در بحثهای قبلی آوردم تصریح می کند که در هنگام بسریت نیست باید در مورد خرما می گوید باید از بسریت بگذرد یتلوّن رنگ بگیرد حالا یا رنگ زرد یحمر او یصفر امثال اینها نه هنگام بصریت هم خرما کالک است آن موقع نه بعد از اینکه به اصطلاح ولی اول مراتب ما این را باز اینها را در درسهای قبل هم اشاره کردیم

ما سه مرحله داریم در مورد خرما یک خرما کالک است یکی اول خرماست یکی موقع کاملاً رسیدگی خرماست اول التمر آن زمان خرص است در بعضی از تعبیر روایات به خرص هم تعبیر کرده یخرص اول التمر معمولاً اول التمر هم صرم صورت نمی گرفته صبر می کردند خرما کاملاً برسد خرما به قول اصطلاح محلی زمان خرما پزان برسد که خرما خوب جا بیفتد کاملاً برسد یعنی ما یک زمان کال بودن خرما داریم خرما کالک است که غوره در مورد خرما هم در مورد غوره بودن به کار رفته یک زمان اول رسیدن خرما داریم یک موقع هم کاملاً رسیده است خرص مال این دوره اول رسیدن است خرص مال این دوران هست خب مشکل قضیه ما این است حالا زمان خرص با زمان متعارف صرم فرق دارد صرم معمولاً زمان رسیدگی کامل است کاملاً رسیدن و خرص زمانی هست که این در این روایت سعد بن سعد اشعری دو تا موضوع یکی اذا ما صرم و اذا ما خرص این جمع بین این هم صرم را موضوعیت قرار داده هم خرص را موضوعیت قرار داده بین این دو تا چه کار کنیم هم صرم موضوع است هم خرص این را حالا ملاحظه بفرمایید احتمالات مختلفی در مورد کلمات قوم داده شده اینها را فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .